

مشاغل زنان در اندرون شاهی

«در اندرون هم زنانی هستند که دارای مشاغل مردان بیرونی می‌باشند. البته اینها زنان قابل اعتمادی هستند، یکی حافظ جواهرات و دیگری رئیس تشریفات و دیگری صندوقدار و غیره و غیره است.»^۱

در زمان محمدعلی شاه قاجار

خدمتکاران حرمسرا

او بن می‌نویسد:

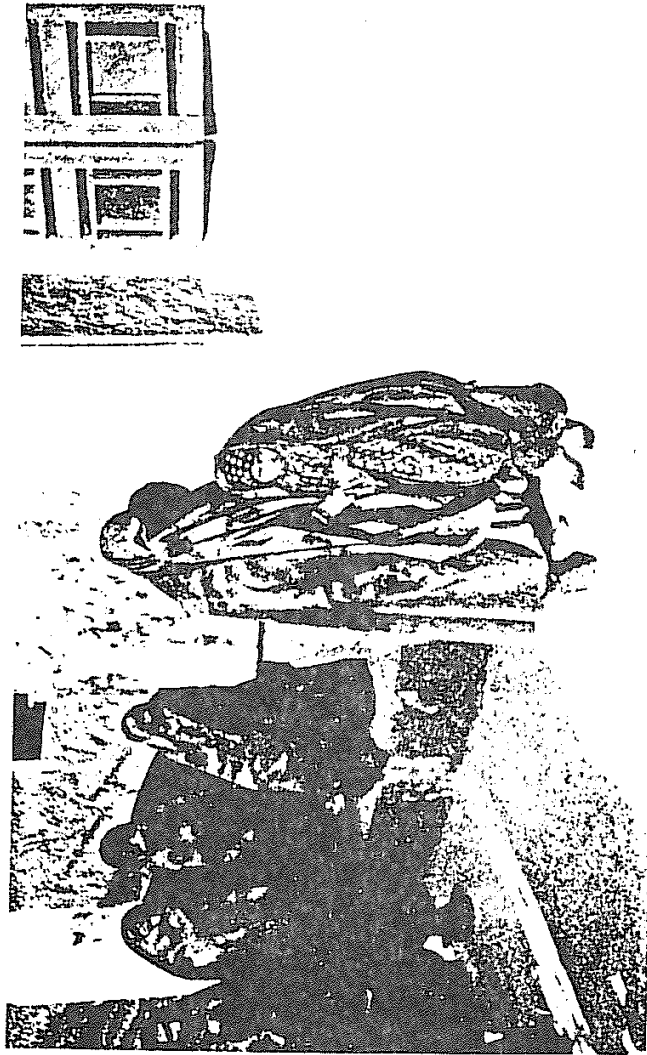
«آقاباشی - یک برده سیاه - به کمک پانزده خواجه سیاه یا سفید، از خلوات و پیچ و خمهای داخل اندرونی مراقبت به عمل می‌آورند. خواجه‌های سیاه را از مکه خریداری کرده‌اند. ولی خواجه‌های سفید، به طور مادرزادی خنثی بوده و از ایالت‌های مختلف ایران به دربار فرستاده می‌شده‌اند. یکی از خواجه‌های سفید، سیدرضاخان شیرازی، محاسب حرم است.

«در اندرون، تعداد زیادی کلفت وجود دارد. آنهایی که ازدواج کرده‌اند، شبها را در خانه شوهر خود می‌گذرانند. ولی بقیه در کاخ می‌خوانند. بعضی از آنان لقبهای عجیب و غریبی دارند. مثلاً لقب یکی اشرف السلطنه است. یکی را هم میرزاخانم صدا می‌کنند. بعضی از این کلفتها، همسران آدمهای مهمی هستند و در دربار به

۱- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۷۸۴.



حرمسرای یک سید
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب هدین، کویرهای ایران



چند نفر از زنان حرمسرای یک سید
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب هدیه گویرهای ایران

عنوان ندیمه رفت و آمد دارند. ولی هیچیک از آنان موقعیت و نفوذ معززالسلطنه را پیدا نکرده، که اینک زن مسنی است و از زمانی که مظفرالدین شاه، مادر ولیعهد [= دختر امیرکبیر] را طلاق داده، همیشه پیش وی بوده است. در حقیقت، ولیعهد را معززالسلطنه بزرگ کرده و به این جهت روی او نفوذ عجیبی دارد. در حال حاضر، او برای خود دم و دستگاهی راه انداخته و از عایدات چندین روستا نیز برخوردار است.^۱

قاعدگی، بارداری، زاییدن و شیردادن

پولاک که به عنوان پزشک در زمان ناصرالدین شاه قاجار در ایران اقامت داشته، می‌نویسد:

«حیض در شمال ایران، تازه در حدود سیزده سالگی و در جنوب، مقارن ۹ تا ده سالگی آغاز می‌شود.

«... در شیراز دیدم زنانی را که با دوازده سال قمری، صاحب اولاد بودند؛ در حالی که در تهران، بندرت زنی قبل از چهارده سالگی وضع حمل می‌کند. در اینجا اغلب زنان سی ساله، مادر بزرگ هستند. دخترها و مادرها با هم می‌زایند.

«در عوض، حیض در حدود سی و دو تا سی و پنج سالگی قطع می‌شود و با آن دوره باروری نیز پایان می‌پذیرد و در همان موقع، حالت رجعت و بازگشت آغاز می‌شود. مسلم است که استثنائاتی هم بر این اصل، گاه و بیگاه دیده می‌شود: مثلاً من، خود، زنی چهل و هشت ساله را دیدم که وضع حمل کرد و این اتفاق، خود در تهران موجب حیرت همگان گردید.

«دوره قاعدگی و زاییدن زنان سید - که به آن شریف می‌گویند و می‌توان آنان را از اصل و تبار عرب دانست - طولانی‌تر از زنان ایرانی خالص است...

«زنان مشرق زمین، بهتر از زنان اروپایی، حساب عادت ماهانه خود را نگه می‌دارند. زیرا چون بنای گاهشماری آنها قمری است، روز دقیق شروع قاعدگی خود را می‌دانند. به همین ترتیب هم هست، محاسبات مربوط به تاریخ تولدشان، زیرا درست با فرارسیدن دهمین سال (قمری)، دوران قاعدگی آنان آغاز می‌شود.»^۱

دفعات بارداری

«زنانی که برای بچه‌های خود، دایه می‌گیرند، به سرعت و پشت سرهم باربر می‌دارند و تقریباً سالی یک شکم می‌زایند. در حالی که نزد طبقات فرو دست‌تر که باید بچه تا سه سال از شیر مادر تغذیه شود، بارداری و زایمان با تأنی بیشتری صورت می‌گیرد. اما اتفاق می‌افتد که زنان، علی‌رغم دوره شیردادن، در سال دوم، قاعده می‌شوند و به ضرر طفل شیرخوار خود، باز بار برمی‌دارند.

«هرگاه زنی در دوره شیردادن خود دچار تب نوبه بشود، از میزان شیر وی کاسته می‌گردد و سرانجام، شیرش می‌خشکد و بچه به اسهال دچار می‌شود.

«به طور متوسط، زنان ایرانی، شش تا هشت بار می‌زایند. به این حساب باید گفت که جمعیت مملکت به سرعت رو به فزونی است، زیرا بچه‌ها همه خوش رشد و پر قدرت هستند. منتها از نظر دور نباید داشت که بیشتر در شهرها از شش بچه، به زحمت دو نفر در قید حیات می‌مانند و گاهی همه آنها تلف می‌شوند. هر روز، زنها به خانه من می‌آمدند و دارای آبستنی از من می‌خواستند و در جواب سؤال من که از آنها می‌پرسیدم آیا تا به حال بچه آورده‌اند یا نه، عموماً به صورتی یکسان می‌گفتند: «پنج شش شکم زاییده‌ام (ایرانیها معمولاً اعداد ضمنی و تقریبی به کار می‌برند) ولی همه آنها مرده‌اند.» اکثر بچه‌ها در سال دوم می‌میرند. در اغلب شهرها در آمار تولد و مرگ، میزان تولد، کمتر از مرگ دیده می‌شود و بدین لحاظ لازم است که همواره از اطراف و دهات به شهرها مهاجرت کنند. در بهار سال ۱۸۵۹، تنها در اصفهان، متجاوز از هشتصد بچه به بیماری آبله جان سپردند. در این اوضاع و احوال، تعداد زنان بدون بچه، زیاد است و کمتر خواهر و برادرهایی پیدا می‌شوند که از یک مادر باشند. به طور متوسط، بندرت زنی پیدا می‌شود که بیش از یک بچه زنده داشته باشد. داستان یکی از شاهزاده خانمها در تهران، نقل محافل شده بود. زیرا هشت بچه زنده داشت و اغلب از من می‌پرسیدند که آیا من در اروپا

چنین چیزی را شاهد بوده‌ام [!]

مسئله سقط جنین

«... تمام آبستنیهای غیر قانونی به سقط منجر می‌شود و پوست نطفه را به کمک قلابی می‌ترکانند. ظاهراً قابله‌ها با مهارت، چنین عملی را انجام می‌دهند. به هر حال، در تهران بسیاری هستند که چنین ادعایی دارند و بازارشان نیز گرم است. دیگر اینکه این عمل، تقریباً علنی و عمومی انجام می‌گیرد و در راه آن رادع و مانعی وجود ندارد. فقط بعضی از موجودات بیچاره و شوربخت هستند که خود به سقط جنین دست می‌زنند. بعضی زالو می‌اندازند و بعضی دیگر پای خود را رگ می‌زنند، داروهای تهوع‌آور، مسهلهای قوی و یا هسته خرما می‌خورند. هرگاه تمام این تمهیدات، بی‌فایده باشد، شکم زن حامله را مشتمال می‌دهند و لگدکوب می‌کنند. بسیاری از زنان در اثر عواقب سخت اینگونه کارها جان می‌سپارند.^۱»

«... اما در عوض، از آن رسم ناپسند طبقات بالای ترکیه که زن پس از دوبار زاییدن، با علم و اطلاع شوهرش به سقط جنین دست می‌زند. گاه برای حفظ زیبایی اندام و گاه برای تقلیل تعداد میراث خواران - در هیچ کجای ایران به هیچ وجه خبری نیست. زیرا از یک طرف، بسیار بعید است که بیش از دو کودک از بچه‌های زن ایرانی، ماندگار بشوند و در نتیجه، وی در طلب جبران مافات است. و از طرف دیگر، آنکه وی به داشتن عقبه متعدد - که در روز پیری، کمکش کنند - مباحی و سرافراز است.

۱- باید توجه داشت که سقط جنین در حکم گناهان به شمار می‌رود و موارد مذکوره در فوق، مربوط به موارد اندکی از روابط نامشروع بوده که البته خود این روابط، در صورت برملا شدن، مستوجب مجازات شرعی بوده است.

نازایی زنان

«درست است که عقیم بودن زن در تمام کشورها در حکم بدبختی و نامرادی است، اما این نقص در ایران، دیگر بزرگترین مصیبتها به شمار می‌رود. زن عقیم، تقریباً همیشه مطرود شوهر خویش است و مورد تمسخر و استهزای سایر زنان حرم قرار می‌گیرد و در ایام پیری که معمولاً مادر در پناه فرزند به سر می‌برد، وی لاعلاج، تک و تنهاست.

مسئله فرزند سر راهی

«فقط در خانواده‌های فوق‌العاده تنگدست، گاه دیده می‌شود که مادری فرزندش را در آستانه مسجدی، سر راه می‌گذارد. اما باید دانست که همیشه کسی پیدا می‌شود که بچه را از سر راه بردارد زیرا فرد شرقی که با وجود نجس بودن سگ، همیشه به آن نان و غذا می‌دهد، مطمئناً دلش به حال کودک نیز به رقت می‌آید. در تمام مواردی که من از آن آگاه شده‌ام، پس از مدتی، مادر واقعی، کودک خود را مطالبه کرده است.

دوره بارداری

«در دوره بارداری، زنان پرهیز معتدلی دارند و از پرکردن معده و جنب و جوش بسیار و فوق‌العاده، خودداری می‌کنند. اما اسب سواری را بد نمی‌دانند و به آن ادامه می‌دهند.

«اغلب زنان به طبیب مراجعه می‌کنند تا وی نبض آنها را بشمارد و به ایشان بگوید که آیا بچه، پسر است یا دختر. رگ زدن در بعضی از شهرها رواج دارد، ولی

هرگز در سه ماه اول حاملگی، کسی به آن دست نمی‌زند. در ماههای آخر حاملگی، زن آبستن، جوهر تباشیر و سایر خاکهای خوش طعم [= تربت] می‌خورد...

«به محض اینکه اولین دردها ظاهر می‌شود، ماما می‌آورد و ماما فوراً چند لیوان جوشاندهٔ ملایم و ملین، گرم گرم به او می‌خوراند. به هنگام شروع درد شدید، وی باید رختخواب را ترک کند و به حال چندک به روی سه آجری که آنها را موازی به روی هم چیده‌اند، بنشیند، طوری که بتواند با دستها به کسانی که او را احاطه کرده‌اند، بچسبد. وی در این حالت، چندان استقامت و درنگ می‌کند که بچه بیاید. و به ندرت به کمک ماما احتیاج پیدا می‌شود. زن ایرانی از این حالت چندک نشستن، خیلی ناراحت نمی‌شود. چون از بچگی، تقریباً به این صورت نشستن عادت کرده است. اما زنهای اروپایی که در خارج از شهرها می‌زایند، سخت از این وضع در عذابند و آن را غیر قابل تحمل می‌یابند. به هر حال، همه تصور می‌کنند که این تنها طریق درست زاییدن است. هر بار که من وضع دیگری را دستور می‌دادم، ماما به کناری می‌رفت و اعلام می‌کرد که هیچ مسئولیتی را به عهده نمی‌گیرد. در ضمنی که زانو درد می‌کشد، از بام خانه برای وضع حمل درست و آسان او دعا می‌کنند و به اصطلاح، اذان می‌گویند.

«پس از وضع حمل، زانو را به بستر می‌برند و می‌خوابانند. در سه روز اول پس از وضع حمل، فقط به او غذای گیاهی می‌دهند که با شکر و چربی مخلوط است؛ و بسیار دقت می‌کنند که سرما نخورد.

«پس از یک هفته یا ده روز، در صورتی که علائم عمومی و موضعی، مساعد تشخیص داده شود، زانو را به حمام می‌برند و بدن او را با کرهٔ تازه که ادویهٔ مختلفی و بخصوص زرنباد بدن اضافه کرده‌اند، روغن مالی می‌کنند تا آنکه درست و حسابی عرق کند. از آن پس، دیگر او می‌تواند به مسجد برود. ولی فقط پس از چهل روز، شوهر می‌تواند به او نزدیک شود.

«ماما، بچه را می‌شوید و در ضمن، انگشت خود را که به تربت آغشته است، در دهان او فرو می‌برد و به سقش فشار می‌آورد تا قوس لازم را به آن بدهد و اگر

استخوانهای سق او از هم جداست، آنها را به هم جفت کند. مردم، چنان اعتقادی به آثار و نتایج این عمل دارند که هر نوع ناهنجاری مادرزاد کام را نیز بر اثر ندانم‌کاری ماماها می‌دانند.

«... اوضاع و حالات بیمارگونه در دورهٔ بارداری، از نوادر به شمار می‌آید و واریس و ورم کردگی نیز از این قبیل است. به هر حال، برای هیچ یک از این موارد، کسی به من رجوع نکرد و مردم عادی هم برای این بیماریها هیچ نامی نمی‌دانند. چند مورد معدود از تب ناشی از وضع حمل دیده‌ام که اغلب به خوبی و خوشی پایان یافته است. با وجود اینکه هیچ آمار و ارقامی در دست ندارم، در اثر پرس و جوی بسیار و دقیق به این نتیجه رسیده‌ام که تعداد زنانی که در حین وضع حمل یا در دورهٔ نقاهت ناشی از آن زندگی را بدرود گفته‌اند، فوق‌العاده اندک است.»^۱

شیردادن به نوزادان

«در مورد مادران سالم، بسیار به ندرت ممکن است که شیرشان کافی نباشد؛ به همین دلیل، مردم، هیچ چیز غیر عادی در این نمی‌بینند که هرگاه مادری بیمار یا فوت شد، زن همسایه، کار شیر دادن بچهٔ او را به عهده بگیرد و در آن واحد، دو بچه را شیر بدهد. از آن گذشته، قسمتی از شیر مادر برای منظورهای درمانی مصرف می‌شود.

«اگر نوک پستان (حمله) زنی که برای نخستین بار وضع حمل می‌کند، به اندازهٔ لازم و کافی بیرون نیامده و برجسته نباشد، در ایران نیز مانند ترکیه، توله سگی را - که در کوچ و بازار به مقدار فراوان پیدا می‌شود - وامی‌دارند که آن را بکشد؛ و در مورد بند آمدن شیر هم همین کار را می‌کنند.»^۲

۱- سفرنامهٔ پولاک، ص ۱۵۵-۱۵۲.

۲- همان، ص ۱۴۴.

عدم رواج بیماریهای سینه در زنان

پولاک می‌نویسد:

«بیماریهای پستان، مانند التهاب و چرک سینه، قاج قاج شدن نوک پستان و غیره به تعداد بسیار محدودی دیده می‌شود و علت آن هم این است که سینه آزاد است و کمرست در آنجا رواج ندارد و فقط پیراهنی از پارچه لطیف و نازک بر روی سینه برهنه می‌پوشند و به همین دلیل از آسیب‌پذیری این عضو در قبال سرما و سایر تغییرات هواکاسته می‌شود.»^۱

زنها و پرستاری از کودکان

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

خانم شیل می‌نویسد:

«زنهای ایرانی - حتی اگر از خانواده‌های متوسط هم باشند - هیچگاه از کودکان خود پرستاری نمی‌کنند و علاقه‌ای به مراقبت و توجه از آنها در سنین طفولیت ندارند و معمولاً این کار را به دایه می‌سپارند.»^۲

زایمان زنان بختیاری

در زمان محمد علی شاه قاجار

دالمانی می‌نویسد:

«قابل‌تحصیل کرده هم در میان این طوایف پیدا نمی‌شود و عمل مشکل زایمان را غالباً زنان همسایه انجام می‌دهند. بعلاوه احتیاطهای لازم هم مراعات نمی‌شود و اغلب زن تازه‌زا پس از یک یا دو روز از بستر استراحت بلند می‌شود و به کارهای لازم می‌پردازد و مریض می‌شود. مادرائی هم که اجباری به کارکردن نداشته باشند بیش از یک هفته استراحت نمی‌کنند.»^۱

۱- سفرنامه پولاک، ص ۱۲۴.

۲- خاطرات لیدی شیل، ص ۹۲.

۱- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۱۰۳۹.

طلاق و وضعیت زنان بیوه و مطلقه در

فاصله زمانی شاه صفی تا شاه سلیمان صفوی

تاورنیه می نویسد:

«چه بسا اتفاق می افتد که میان عروس و داماد خیلی زود به هم خورده، منجر به تقار و کدورت می شود و بالاخره درخواست جدایی می کنند که طلاق می گویند. اما چون در وقت طلاق باید مهر زن را ادا نمود، داماد در دادن طلاق، سخت گیری می کند و به بد رفتاری نسبت به عروس می افزاید تا اینکه زن بیچاره به ستوه می آید و می گوید: جهنم، مهرم حلال، جانم آزاد، طلاقم بده. چیزی نمی خواهم. آن وقت نزد قاضی یا شیخ الاسلام رفته، صیغه طلاق، جاری و آزاد می شوند.

«موافق شرع اسلام، تا سه بار شوهر می تواند زن را طلاق بدهد و باز رجوع کند. اما دفعه چهارم دیگر آن زن نمی تواند به خانه آن شوهر مراجعت کند. مگر اینکه شوهر دیگری اختیار کرده، محلل بگیرد. پس از آنکه شوهر دوم، او را طلاق داد، دوباره می تواند به عقد شوهر اول در بیاید.»^۱

در زمان شاه سلیمان صفوی

شاردن می نویسد:

«معمولاً متارکه در محضر قاضی و یا در حضور یک مقام روحانی انجام می گیرد و پس از طی تشریفات طلاق، هر یک از طرفین، آزادی کامل دارند با هر کس که خواستند، ازدواج نمایند.

«شوهر ناگزیر است که در موقع متارکه، مهریه زن را بپردازد؛ و این در صورتی است که وی مبادرت به طلاق کرده باشد. ولی اگر معقوده، موجب جدایی و داعی به متارکه باشد، دیگر از این بابت، دیناری به وی تعلق نمی گیرد.

«... ایرانیان به ندرت از این آزادی وسیع در امر تاهل استفاده می کنند. بورژوازی (طبقه متوسط شهرنشین)، بعضی اوقات از این گونه تسهیلات برخوردار می شود. ولی مقامات متشخص و افراد مبرز، مرگ را بر طلاق زن خویش ترجیح می دهند و دوست دارند که به حیات منکوحه خود خاتمه دهند، ولی از اعلام متارکه با مشارالیها امتناع ورزند. طبقات پایین اجتماع نیز تقریباً به هیچ وجه به متارکه و طلاق مبادرت نمی ورزند.

«توده مردم، اشخاص ساده و سخت بی آرایش می باشند و در امر متارکه، بسیار سختگیر هستند. مخصوصاً از لحاظ تأدیه مهریه - که به هنگام طلاق بایستی انجام گیرد - در مضیقه می باشند و هزینه این قبیل اقدامات برای آنان بسیار سنگین است. گاهگاهی در میان افراد پست اجتماع، در موضوع متارکه، حوادث بسیار سوئی اتفاق می افتد. یعنی شوهر برای اینکه از تأدیه مهریه امتناع ورزد، شروع می کند به بد رفتاری با زن؛ به طوری که مشارالیها ناگزیر گردد شخصاً تقاضای طلاق کند و همه چیز را فدای آزادی خویش نماید و بدین طریق، دیگر وجهی از این بابت به وی تعلق نگیرد. بعلاوه، مقامات صالحه در موضوع مشاجرات زن و مرد، به

علت وجود موانع بیشمار و دسایس و حیل لاتعد و لاتحصی، سخت عاجز می‌باشند و به ندرت می‌توانند به تشخیص حقایق و احقاق حق، نایل آیند.^۱

در زمان شاه سلطان حسین صفوی

کارری می‌نویسد:

«گاهی اتفاق می‌افتد که زن و مرد، نمی‌توانند بعد از گذشت مدتی از عروسی، با هم زندگی کنند. در این صورت، زن درخواست طلاق می‌کند. وقتی هر دو طرف به متارکه راضی شدند، پیش قاضی یا شیخ‌الاسلام - که دکتر حقوق و قانون است - می‌روند و در حضور وی، پیوند ازدواج را می‌گسلند و هر دو آزاد می‌شوند.

«ازدواج مجدد مرد با زن مطلقه خود، بیش از دوبار متوالی امکان‌پذیر نیست. یعنی باید بعد از طلاق سوم، زن با مرد دیگری زناشویی کند و پس از نزدیکی با شوی که حتماً باید صورت پذیرد، از وی طلاق بگیرد. آنگاه بتواند دوباره با شوهر سابق خود ازدواج کند.

«... پرفرانسوا دسن ژوزف - رئیس دیری که من در آنجا ساکن بودم - داستان جالبی در این باره روایت می‌کرد. می‌گفت: هنگامی که من از جانب شاه [ایران] در بصره اقامت داشتم، یکی از اشراف‌زادگان عرب، زن خود را سه طلاقه کرده بود و چون محبت و علاقه شدیدی به وی داشت، می‌خواست او را مجدداً به عقد خود درآورد و برای این کار در پی محلل غریبی می‌گشت. این موضوع به اطلاع پاشای بصره می‌رسد. با استحضار از زیبایی زن، مردی را به بهانه‌ای پیش اشراف‌زاده می‌فرستد. اشراف‌زاده با دیدن مرد غریب به یاد اجرای نقشه خود می‌افتد و

سئوالاتی درباره تاهل وی از او می‌کند. آنگاه با تعیین شرایطی، زن زیبا را موقتاً در اختیار وی می‌گذارد. مرد، زن را پیش پاشا می‌برد و همچنانکه حدس می‌زنید زن به جرگه پردگیان پاشا در می‌آید و مرد غریب، دنبال کار خود می‌رود.^۱

در زمان فتحعلی شاه قاجار

دروویدل در این باره می‌نویسد:

«زنان مطلقه، حقی نسبت به فرزندان خود، اعم از ذکور و اناث، ندارند. در مشرق زمین، فرزندان به پدر می‌رسند و پدران، سلطه و اختیارات بی‌حد و حصر نسبت بدانان دارند...»

«مردان حق دارند بی‌چون و چرا، زنان خود را طلاق دهند. اما زنها نیز در سه مورد زیر حق درخواست طلاق دارند:

«اولاً - هنگامی که شوهران از دادن نفقه، عاجز باشند.

«ثانیاً - در صورتی که به قید قسم، ثابت کنند مرد، تمایلات انحرافی دارد...»

«ثالثاً - موقعی که به قید قسم، شوهر خود را به ناتوانی جنسی متهم سازد.

«زنان مطلقه، جهیزیه و زر و زیور و هر آنچه را که شوهر برای آنها خریده است، به همراه می‌برند. اگر خلافی در میان نباشد، حق گرفتن مهر نیز دارند.

«... زن شوهر مرده حق دارد در حرم، باقی مانده یا به میل خود، هر جا که بخواهد برود. ولی اگر دارای فرزند نباشد، ارث بسیار ناچیزی از ماترک شوهر می‌برد. اما اگر شوهر، جز او دارای زنان صاحب اولاد و کنیزکان دیگر نباشد، تا موقعی که در منزل شوهر فقید خود بماند، حق استفاده از اموال او را دارد. در غیر این صورت، اموال به اقارب شوهر به ارث می‌رسد. در این حال، زن جز مهر

خویش، از اموال شوهر حقی نخواهد داشت.»^۱

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

پولاک در این باره می‌نویسد:

«طلاق، عادتاً هنگامی صورت می‌پذیرد که زن بتواند بچه بیاورد و این نقص از ناحیه وی شناخته شود. یا سر به هوا باشد و در مظان خیانتکاری قرار بگیرد. و در مرحله آخر اینکه، برای شوهرش بدقدم باشد، یعنی بلافاصله پس از ورود وی به خانه شوهر، بدبختی‌ای رخ نماید. در این صورت، او را شوم می‌پندارند و می‌کوشند از شرش خلاص شوند.»^۲

ویشارد در این باره می‌نویسد:

«دخترانی را دیده‌ام که در سن دوازده سالگی با مردانی که در حد سنی پدر بزرگشان بوده‌اند، ازدواج کرده‌اند و همین امر، باعث به وجود آمدن بیوه‌های زیادی شده است. چون بسیاری از این زنان، بدون پشتوانه و عایداتی رها شده‌اند، راهی برای ادامه زندگی برایشان باقی نمی‌ماند، جز آنکه به تدریج ضایع می‌شوند. بیشتر آنان که بر روی داشته باشند، بالاچار از خانه مردانی که یکی دو زن دیگر هم دارند، سر در می‌آورند. و تعدادی هم صیغه می‌شوند. که هر دو شق را قوانین ایران، جایز می‌داند. طلاق، امری بسیار عادی است و به هیچ وجه برای مردان، کسر شأنی به حساب نمی‌آید. اما در مورد زنان چنین نیست. زیرا اگر او از طبقات مرفه و

۱- سفرنامه دروویل، ص ۱۱۵-۱۱۴.

۲- سفرنامه پولاک، ص ۱۵۱.

ثروتمند هم باشد، هرگز نمی‌تواند در ازدواج مجدد، شوهری از لحاظ شرایط سنی و موقعیت اجتماعی هم طراز اولی به دست آورد.»^۱

پولاک می‌نویسد:

«هرگاه پدر خانواده بمیرد، این دیگر از جمله بدیهیات شمرده می‌شود که بیوه‌ها و یتیمها به خانه برادر وی بروند و در آنجا بمانند و بخورند و بپوشند. تا به حال، هیچ موردی خلاف آنچه گفته شد، شنیده نشده است.»^۲

در زمان مظفرالدین شاه قاجار

دالمانی می‌نویسد:

«دستورات مذهبی به مرد اختیار می‌دهد که هر وقت خواسته باشد، بتواند زن خود را طلاق دهد. ولی این عمل کمتر صورت می‌گیرد زیرا در این موقع مرد مجبور است که مهریه قراردادی زن را با جهیزش به او رد کند و این کار به زیان او تمام خواهد شد.

«طلاق هم دو قسم است: رجعی و قطعی. هرگاه طلاق رجعی باشد، مرد می‌تواند دوباره زن را به خانه خود بیاورد، ولی اگر قطعی باشد یعنی باصطلاح زن، سه طلاقه شده باشد، مرد دیگر نمی‌تواند با او پیوند نماید مگر اینکه زن، شوهر دیگر بکند و از او طلاق بگیرد و دوباره به عقد شوهر اول درآید.

«زنان را اغلب به علت مریض بودن یا نابینا شدن و یا نیاوردن اولاد طلاق

۱- بیست سال در ایران، ص ۲۵۶-۲۵۵.

۲- سفرنامه پولاک، ص ۱۶۰.

می دهند. ولی گاهی هم مردان سودپرست برای اینکه زن ثروتمند و زیباتری را به خانه بیاورند، همسر یاوفای اولی خود را طلاق می دهند.

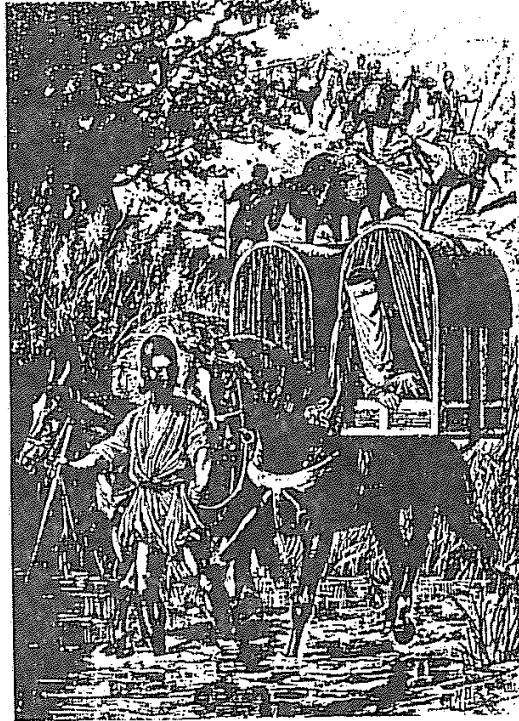
«هرگاه مرد زرداری بخواهد با شاهزاده خانمی ازدواج نماید، مجبور است زن خود را طلاق دهد و فقط در این موقع است که بطور استثناء، تعدد زوجات از میان می رود. گاهی هم حسادت یک زن تازه، مرد را وادار می کند که زنان قبلی خود را طلاق دهد.

«باید دانست که طلاق بیشتر در طبقه بی بضاعت واقع می گردد و در طبقه اعیان و اشراف و توانگران کمتر واقع می شود. زیرا که از ترس گرفتار شدن به کینه ورزی اقوام زن و یا از ترس فاش شدن اسرار محرمانه خود، کمتر به چنین عملی مبادرت می نمایند. زن هم می تواند عملاً مرد را طلاق بدهد، یعنی از مهریه و سایر حقوق خود صرف نظر نماید و مرد را راضی به طلاق دادن کند.»^۱

ازدواج زنان بیوه

«زن پس از طلاق گرفتن یا مرگ شوهر می تواند پس از مدت کمی شوهر دیگری اختیار کند و اگر شخصاً دارای ثروتی باشد، ممکن است در ازدواج ثانوی خوشبخت گردد زیرا با تجربه ای که حاصل کرده است دیگر اختیار خود را به دست زنان دلالة نمی دهد و شوهری مطابق میل و سلیقه خود انتخاب می کند.

«در میان روستائیان و قبایل و عشایر، گرفتن زن بیوه بسیار رایج است و بسا می شود که مهریه زیادتری برای زن بیوه معین می کنند. این مزایا برای این است که زنان بیوه پرتجربه هستند و در خانه داری و پختن نان و دوختن لباس و بافتن فرش مهارت دارند.»^۲



مسافرت زنان در کجاوه
در زمان قاجار
عکس از کتاب اروپاییها و لباس ایرانیان

۱- سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۲۷۰-۲۶۹.

۲- همان، ص ۲۷۰.

چگونگی عبور زنان از معابر عمومی

در زمان شاه عباس بزرگ صفوی

فیگوتروا می نویسد:

«زنان و دختران پیشه‌وران و طبقات پایین، به طور گروهی در شهر حرکت می‌کنند و دستجمعی به حمام یا تفریح و تماشا می‌روند. اما زنان متعین و مشخص، هیچگاه از خانه خارج نمی‌شوند و همواره با دقت، مورد حراست قرار می‌گیرند و در خانه‌های خود، حمام اختصاصی دارند.»^۱

مسافرت زنان حرمسرای شاه

دلایله می نویسد:

«زنان شاه، همیشه شب حرکت می‌کنند تا کسی آنها را نبیند. و اگر شاه با آنها همراه نباشد، داخل کجاوه بر پشت شتر می‌نشینند. کجاوه‌ها گاه جفت از دو پهلوی شتر آویخته می‌شوند و در هر یک دو زن قرار می‌گیرد و گاه کجاوه‌ای بر یک پهلوی دیگر می‌بندند و در این صورت، فقط یک زن در کجاوه قرار می‌گیرد. کجاوه را نخست شتربانان، خالی بر پشت شتر، استوار می‌کنند و سپس خواجه سرایان، بانوان حرم را روی دست خود بر می‌دارند و در کجاوه‌ها جای می‌دهند. البته این رسم جدیدی است و قبلاً سوار کردن بانوان نیز بر عهده ساربانان

بود. زیرا آنان از طبقات پستی هستند و کسی به وجودشان اهمیت نمی‌دهد. ولی اکنون شاه، دیگر نمی‌خواهد ساربانان، بانوان را کمک کنند. چون شبی چنانکه عادت اوست، تنها و ناشناس حرکت می‌کرد. ناگاه متوجه شد که در کاروان زنان حرم، کجاوه‌ای به یک سو خم شده و در شرف افتادن است. هر چه ساریان را برای جابجا کردن صدا زد، از او اثری نیافت. ناچار از اسب فرود آمد و پیش رفت و شانه زیر کجاوه نهاد تا آن را به حال تعادل بازگرداند. ناگهان احساس کرد که کجاوه از حد عادی سنگین‌تر است و چون سر به درون آن برد، ملاحظه کرد که ساریان به یکی از کنیزکان، چشم طمع دوخته است. شاه به اندازه‌ای خشمگین شد که فوری خود را معرفی کرد و چند تن از سرداران را پیش خواند و فرمان داد تا سر ساریان و آن کنیزک را در همانجا بریدند. و رئیس ساریان را نیز به علت قصوری که در مراقبت کرده بود، به سختی مجازات کرد تا کسانی را که طرف اطمینان و اعتماد نیستند، همراه قافله نکنند. و از همان شب، دستور داد که ساربانان به قافله حرم نزدیک نشوند و تنها خواجه سرایان، همراه زنان حرکت کنند.

«از آن به بعد، وقتی زنان حرم در مصاحبت شاه هستند، اسلحه بر می‌دارند و بر روی اسب می‌نشینند و شاه، تنها مردی است که به اتفاق خواجه سرایان در میان آنان است. و در حال گفتگو و خنده و شوخی و گاه شکار، همگی به پیش می‌رانند. «به هر حال، هنگام حرکت بانوان، همیشه دسته‌ای از خواجگان شاه، یک فرسنگ جلوتر می‌روند تا، چه شب باشد و چه روز، مردانی را که در جاده هستند، دور کنند. و گر این قافله، هنگام روز به دهی برسد، تمام مردان را از آنجا می‌رانند یا در اتاقهای در بسته نگاه می‌دارند تا زنان حرم شاه را نبینند. و اگر مردی بر سر راه دیده شود، باید بیدرنگ او را برانند. نباید فراموش کرد که اینجا مشرق‌زمین است و بزرگترین توهین به یک شاهزاده و یا هر فرد دیگری این است که کسی روی زن او را ببیند.

«بعد از این دسته - که خیابان و محل و منطقه را از اغیار خالی می‌کنند و اختیارات زیادی برای زدن و کشتن و بستن دارند و رعب و وحشت در دلها

می‌افکنند - حرم حرکت می‌کند. اگر شاه، همراه آنها باشد، همه سوار بر اسب هستند. والا زنان در کجاوه‌ها سوارند. دنبال حرم نیز دسته‌ای از قراولان خاص شاه - که یسقی نامیده می‌شوند - حرکت می‌کنند و این عده، وظیفه‌دار هستند کار خواجهگان حرمسرا را در عقب صف انجام دهند. یعنی نگذارند هیچکس به قافله نزدیک شود. این عده نیز دارای اختیارات وسیعی هستند و همگی تاج قزلباش بر سر دارند و علامت مخصوصشان تیری است که بر عمامه خود فرو می‌برند، به طوری که سر آن پایین و دم آن به سوی بالا قرار دارد. رئیس آنان یعنی یسقی‌باشی، از میان سرداران بزرگ انتخاب می‌شود و بر عمامه خود، تیری زرین فرو می‌برد.^۱

فیگوئروا می‌نویسد:

«بیشتر به ... [مسافران] گفته بودند که نباید به کجاوه‌ها یا به عبارت بهتر، قفسه‌هایی که زنهای کرد و گرجی و برخی ایرانیان در آنها سفر می‌کردند، نزدیک شوند. زیرا با اینکه زنهای چنان مستور بودند که دیدنشان ممکن نبود، آنان این کار را نوعی توهین تلقی می‌کردند.

«چون جاده پر از جمعیت بود، گاهی اجباراً می‌بایست از کنار تخت روانی یا محملی رد شویم و در این حالت، نگهبانان و همراهان زنان، براق می‌شدند و غرشی می‌کردند... اگر زنی متشخصه باشد، خواجه‌سرایبی، افسار شتر وی را در دست دارد و اشخاص را به عقب کشیدن و دور شدن از بانوی خویش و می‌دارد. چنانکه هیچکس نمی‌تواند چنین زنی را نگاه کند. و این کار، چنان با دقت انجام می‌گیرد که حتی افراد متشخص نیز این‌گونه اخطارها را رعایت می‌کنند و حرمت بانوان [را] نگاه می‌دارند و خود را عقب می‌کشند.

«اگر کسانی، بخصوص اشخاص متوسط الحال، این رسم را مرعی ندارند،

آنها را روی شکم می‌خوابانند و با ضربات چوب، تنبیه می‌کنند. و اگر کسی اینگونه احترامات را نسبت به حرم شاه رعایت نکند، به وجهی غیر قابل بخشایش، بدون آنکه سن و سال و شخصیت یا شغلش مورد نظر قرار گیرد، جان خود را از دست خواهد داد.

«کجاوه که ساختمانش در سراسر مشرق زمین یکسان است، عبارت است از یک صندوق چوبی به طول سه و عرض دو و ارتفاع یک پا، با پوشش یا سقفی طاق مانند، از چند تخته یا لوحه چوبی که به طور هلالی روی هم خوابانیده‌اند و در ارتفاع سه پایی از اطراف صندوق قرار می‌گیرد. چنانکه بدین ترتیب، کل صندوق و سقف، چهار پا ارتفاع پیدا می‌کند و تا به قسمت هلالی برسد، مانند سقف کالسکه‌های ما کم‌کم عریض می‌شود. زنهای در حالی در آن می‌نشینند که به عقب یا جلو صندوق تکیه می‌دهند و پاها را زیر تنه می‌گذارند و صورتشان بنا بر میل خودشان، به سوی جلو یا عقب مرکوب است. بر هر شتر، دو عدد از این صندوقها بسته می‌شود - در هر طرف، یکی - و آنها را برای مقابله با گرما یا سرما، با پارچه‌ای نمدی یا پشمی یا پنبه‌ای یا ابریشمی می‌پوشانند. در این‌گونه وسایط نقلیه، تشخیص زنهای متشخص و حتی زنهای حرم شاه از دیگران، جز از طریق تعداد افراد محافظ و خواجهگان حرمسرا که آنها را همراهی می‌کنند یا نوع تنبیهی که برای نگاه‌کنندگان مختلف قائل می‌شوند، ممکن نیست.

«... علاوه بر زنان کجاوه‌نشینی که از آنها سخن گفتیم، در راه، تعداد زیادی زن را سوار بر اسب دیدیم که برخی زنان متشخص که خوش می‌داشتند بر اسب حرکت کنند و بیشترشان خدمتکاران و بردگان آن بانوان بودند. این زنان نیز گذشته از آنکه در معیت شوهران و خواجه‌سرایان و بردگان خویش بودند، چنان در کلیچه‌های خود فرو رفته بودند و صورتهايشان پشت روبنده‌های سفید پنهان بود که دیدن آنها ممکن نبود.»^۱

زنان شاه به شکار می‌روند

دل‌واله در ضمن توضیح به شکار رفتن زنان شاه عباس، همراه وی، یکی از این دفعات را بدینگونه شرح می‌دهد:

«[چون شاه عباس مشغول شکار شد،] برای اینکه زنان حرم نیز از تماشای شکار بهره‌مند شوند، به سرعت، جایگاه مخصوصی برایشان ساختند. این جایگاه به شکل راهروی درازی بر فراز یکی از کوهها که مشرف بر شکارگاه بود، ساخته شد و جلو این مکان را نیز چوب بست کردند و پرده‌های حصیری کشیدند. به این شیوه، زنان می‌توانستند از آنجا شکارگاه را تماشا کنند و حتی با تفنگ، جانوران را بزنند. زیرا آنان در تیراندازی با تفنگ نیز بسیار ماهرند و هر وقت مردان در شکارگاه باشند، شکار را از محل مخصوص خود با تیر می‌زنند. ولی اگر فقط با شاه به شکار روند، با کمال چابکی و مهارت بر اسب می‌نشینند و با شمشیر و تیر و کمان به شکار می‌پردازند.»^۱

در زمان شاه صفی صفوی

زنان شاه به شکار می‌روند

اولتاریوس در این باره می‌نویسد:

«چند روز بعد، شاه برای چندمین بار به شکار رفت و این بار، زنان حرمسرای

خود را نیز همراه برد. در روزی که شاه به شکار می‌رفت، چند نفر جارچی در کوچه و خیابانهای مسیر موکب شاه به راه افتاده و به مردم دستور دادند کوچه و خیابان را ترک کرده و به خانه خود بروند تا زنان حرمسرا از آنجا بگذرند. در ایران، رسم است موقعی که زنان شاه بخواهند از حرمسرا خارج شوند، مردم کوچه و بازار باید محل کار خود را فوراً ترک کرده و از مسیر عبور زنان دور شوند و اگر کسی احیاناً در این مسیر مشاهده گردد، مانند یک سگ به قتل می‌رسد.

«زنان حرمسرا در کجاوه‌هایی که آنها را روی شتر بار می‌کنند، با حجاب کامل می‌نشینند و با موکب سلطنتی حرکت می‌نمایند. شاه نیم ساعت قبل با عده‌ای از ندیمان و همراهان خود جلو حرکت کرده بود و زنان حرمسرا با خواجه‌ها بعد از شاه و به دنبال او روان شدند.

«زنان موقعی که به خارج از شهر رسیدند، از کجاوه‌ها پایین آمده، مانند مردان، سوار اسب می‌شوند و با تیر و کمان، عازم شکار می‌شوند و نوکران باید بازنان حرمسرا به اندازه یک ربع فرسخ فاصله بگیرند و به آنها نزدیک نشوند. و فقط خواجه‌ها مراقبت از زنان را به عهده دارند. مردان همراه شاه، معمولاً در این مواقع از شاه جدا شده و در فاصله زیاد، خودشان به شکار می‌پردازند و وقتی شکار زنان تمام شد و آنها به اقامتگاه خود رفتند، خواجه‌ها به همراهان شاه اطلاع می‌دهند که حالا می‌توانند نزد او برگردند.»^۱

در فاصله زمانی شاه صفی

تا شاه سلیمان صفوی

تاورنیه که در فاصله سالهای حکومت شاه عباس دوم تا شاه سلیمان از ایران دیدن کرده، می‌نویسد:

«برای حفظ و حراست زن شاهان یا زنان بزرگان، دو گونه خواجه دارند: یکی خواجه‌های سفید که ابداً نزدیک زنها نمی‌روند و خدمات دورادور به عهده آنها محول می‌شود؛ مثلاً قاپوچی درب اول حرمسرا می‌شوند. و دیگر خواجه‌های سیاه که بسیار کریمه المنظر و مهیب هستند و خدمات داخلی خانمها با ایشان است. این دو دسته، کاملاً هر دو مقطوع آلات هستند. وقتی زن یکی از بزرگان بر حسب ضرورت و لزوم بخواهد از خانه بیرون برود، چند نفر خواجه‌سرا از جلو و عقب او با چوب حرکت کرده و معبر را خلوت می‌کنند و مردم را مجبور به فرار می‌نمایند.

«هر وقت زنان شاه به صحرا می‌روند... باید مردم از دو لیوحو و حوش، از نزدیک شدن بپرهیزند. زیرا خواجه‌های سفید از دو سه روز قبل، سواره، دشت و هامون را در نور دیده، مردم را دور می‌نمایند. ولی خواجه‌های سیاه، آنی از قراولی خانمها منفک نمی‌شوند. اگر بر حسب اتفاق، آن روزی که شاه با زنان حرم خود سوار شده است، مردی در یک گودال یا پناهگاه تپه‌ای خوابیده باشد و نتواند به موقع خود را از انظار دور سازد، بدون هیچ محاکمه، او را قطعه قطعه می‌سازند.

«شاه عباس ثانی وقتی با زنهاى خود به سفری رفته بود. یکی از فراشهایی که در زدن خیمه و سراپرده، زحمت کشیده، خسته شده بود، در یکی از آن چادرها افتاده و بدبختانه خوابش برده بود. همین که زنها رسیده، وارد چادر شدند و مردی را در آنجا خفته دیدند، از تعجب فریاد کشیدند و خواجه‌ها خبر شده، بدون اینکه

آن بدبخت را بیدار کند، در همان نمدی که روی آن خوابیده بود، پیچیده زنده به گور کردند.

«شاه صفی - پدر شاه عباس ثانی - وقتی که با زنان خود سفر می‌کرد، رعیت متظلمی که از راه دور برای دادخواهی آمده و موقعیت نیافته بود که عرض حال خود را به شاه برساند، بی‌خبر از رسوم دربار، وقت را مساعد تصور کرده، در صحرا از جلوی شاه درآمد که عریضه خود را بدهد. بدون اینکه به حرف او گوش بدهند، دو تیر از کمان به طرف او رها کرده و آن بیچاره فوراً هلاک شد. اما آن پادشاه از این حرکت خود سخت پشیمان گردید.

«وقتی که زنان شاه از قریه‌ای عبور بنمایند، اگرچه در شب زمستان باشد، باید تمام مردان آبادی، فرار کرده، در میان برف و سرما خود را به پناه کوهستانها بکشند.»^۱

در زمان شاه سلیمان صفوی

کمپفر می‌نویسد:

«فَرَقِچِیها منع توقف در مکانی را برای مردم اعلام می‌کنند. آنها تمام افراد نسل ذکور را که بیش از شش سال داشته باشند، از خیابانها و راههایی که شاه با زنهايش می‌خواهد از آنها بگذرد، دور می‌کنند. از روز قبل، با نواختن بوق، قرق را اعلام می‌دارند. در روز عبور شاه، یک جوخه از صوفیان، چند ساعت قبل از حرکت حرمسرا، پیشاپیش به راه می‌افتد تا قرق را اعلام دارد؛ و به همین دلیل هم هست که به آنها قرقچی خطاب می‌کنند. در این مورد، به سخنان طولانی احتیاج نیست. چند بار گفتن قرق به صدای بلند، کافی است که هر کس را که نخواهد طعم

ضربه تازیانه را بچشد، بگریزند؛ حال، فرق نمی‌کند که او در بیرون منزل است یا در داخل خانه خود.

«هرگاه بتیّه صاحب منصبان با حرمسرای خود سفر کنند یا به گرمابه بروند، سواری را پیشاپیش خود می‌فرستند و اعلام می‌دارند که باید از سر راه دور شد. هنوز طنین صدای قرق به گوش می‌خورد که هر کس به خناگاهی پناه می‌برد و همانجا می‌ماند تا آن بزرگواران، دور شده باشند.

«با وجود همه اینها، زنان، چه سواره باشند و چه پیاده، با حجایی خود را مستور کرده‌اند. گاه زنان در تخت روانهایی آویخته که توسط شتر حمل می‌شود، طی طریق می‌کنند.

«اگر خدای ناکرده، کسی بر اثر تصادف ناهطلوبی با زنان همراه شاه، مصادف شود - و این امر در مورد دهاتیهای بی احتیاط، گاه اتفاق می‌افتد - او را بلافاصله و در هر حال که باشد، در جا یا به تیر می‌زنند و یا با خنجر از پای در می‌آورند؛ و بر این مدعای من شواهد دلخراش متعددی هست.»^۱

کارری پس از توضیح اینکه هیچ فردی نباید بر سر راه عبور زنان شاه قرار بگیرد، می‌نویسد:

«داستان جالبی در این خصوص شنیدم. گنفتند روزی شاه سلیمان، همراه زنان حرم از چهار باغ [اصفهان] می‌گذشت. روستایی بیچاره‌ای بی خبر از همه جا در حالی که سبیدی پر از هلو بر پشت داشت، وارد میدان می‌شود و تا شاه و زنان وی را می‌بیند، از بیم جان، پاهایش می‌لرزد. بر زمین می‌افتد، پیشانی بر خاک می‌نهد و به انتظار اعدام، دقیقه شماری می‌کند. شاه سلیمان که متوجه حالت مضحک و ترس و انقلاب روستایی می‌شود، امر می‌کند بایستد و بیم به خود راه ندهد. روستایی جرأت نمی‌کند. او را بلند می‌کنند. آنگاه شاه، همراهان را فرمان می‌دهد هر یک

هلویی بردارند و در عوض، سکه طلایی به مرد روستایی بدهند. فرمان شاه، اجرا و سکه طلا در سبد هلو انباشته می‌شود. شاه سپس از روستایی می‌خواهد که یکی از پردگیان حرم را به زنی برگزیند و با خود ببرد. روستایی نیز امر شاه را امتثال می‌کند و به سلامت با زنی زیبا و ثروتی سرشار به منزل برمی‌گردد.^۱

شاردن می‌نویسد:

«بانوان حرم شاهی، فقط به هنگام شب، سفر می‌کنند. آنان را در یک قسم گهواره‌هایی که کجاوه می‌نامند، حمل می‌کنند. و آن دستگاهی است به پهنای دو و به ژرفای سه پا، با یک آسمانه هلالی مستور با ماهوت. یک رأس شتر، دو دستگاه از این گهواره‌های بزرگ را هر یک در پهلویی می‌برد.

«خواجهگان، بانوان را هنگام سواری و ورود به درون کجاوه، یاری می‌دهند. آنهاگر داگرد کجاوه را پرده می‌کشند و شتران را به ساربانان تسلیم می‌دارند. و آنها نیز این حیوانات را هفت به هفت با طنابی به هم می‌بندند و مهار نخستین را گرفته، راه می‌افتند.»^۲

زنان شاه به شکار می‌روند

سانسون می‌نویسد:

«وقتی شاه [سلیمان] با زنان به شکار می‌رود، قبلاً به ساکنین محله‌های بیرون شهر، نواحی و حدودی که شاه و حرم‌سرا از آنجا می‌گذرند، دستور می‌دهند که منازل خود را ترک کنند و از آن حدود دور شوند.

«از نیم فرسنگی محل عبور شاه و حرم، تفنگداران در خیابانها به پاسداری می‌پردازند. عده‌ای از خواجهگان حرم‌سرا و زیردستانشان با کمال دقت مراقب می‌کنند مبادا کنجکاوای تفنگداران، آنها را برانگیزد و برای تماشای حرم به محل عبور نزدیک شوند.

«خواجهگان مهم و سرشناسان حرم‌سرا در التزام رکاب شاه حرکت می‌کنند و عبور خانمها را که همه بر اسب سوارند، تنظیم می‌نمایند.

اگر تصادفاً مرد یا پسر بچه‌ای که بیش از هفت سال داشته باشد، در خیابانهایی که مورد مراقبت می‌باشند، غافلگیر شود، به او رحم نمی‌کنند و آنها را مانند کسانی که جنایت بزرگ هتک به مقام سلطنت را مرتکب شده باشند، مجازات می‌کنند. زیرا آنها با نگاهی که از روی بی‌شرمی و وقاحت به روی اشخاصی که شاه، آنها را بسیار عزیز می‌دارد، افکنده‌اند، هتک احترام آنها را روا داشته‌اند.

«اما زنان آزادند و می‌توانند بر سر راه شاه قرار گیرند و عبور شاه و حرم‌سرا را تماشا کنند. و به وسیله همین زن‌ها است که از خصوصیات حرکت شاه با حرم و نظم و ترتیب آن اطلاعاتی به دست می‌آید.

«قبل از عزیمت شاه به شکار، همیشه یک دسته از مستخدمین دربار با تمام وسایل و تدارکات حرکت می‌کنند و خود را به محلی که شاه به آنجا نزول اجلال می‌فرمایند، می‌رسانند و وسایل پذیرایی شاه را فراهم می‌کنند تا وقتی شاه می‌رسد، همه چیز آماده باشد و شاه در صورت لزوم بتواند لباس و سایر وسایل سفر را عوض کند.

«خیمه‌هایی را که برای شاه و خانمها بر پا می‌کنند، بسیار گرانبها و بزرگ و روشن است و از ماهوت و ابریشم خوش رنگ و زیبا درست کرده‌اند. اطراف خیمه‌ها را با طلا و نقره، حاشیه‌دوزی کرده و زینت داده‌اند.

«این خیمه‌ها به قدری وسیع است که در دخل آنها حمامها و حوضهای آب وجود دارد. علاوه بر این در این خیمه‌ها باغچه‌های بسیار زیبا و پر گل یافت می‌شود. این باغچه‌ها را با گل‌هایی که با خود همراه می‌برند، می‌آرایند. خیمه‌هایی

که اختصاص به خانمها دارد، مثل دیوارهای حرمسرای قصر، غیر قابل نفوذ است - یعنی چشم هیچ مردی به آن نمی‌افتد.

«پس از عزیمت شاه، وقتی به امراء و بزرگان دربار اطلاع می‌رسد که شاه و حرم‌سرا به محلی که باید در آنجا اقامت کنند، رسیده‌اند و مستقر شده‌اند، آنها به راه می‌افتند.

«... به محض اینکه روز می‌شود، امراء برمی‌خیزند و در تمام آن حدود و نواحی به حرکت درمی‌آیند و به رم دادن پرندگان و حیوانات دیگر می‌پردازند. زیرا آنها وظیفه دارند تمام حیوانات را در محلی که شاه به آنها اطلاع داده است که خانمها را برای شکار به آنجا خواهد برد، جمع کنند.

«و اما این خانمها در حقیقت، مردان جنگی کارآزموده‌ای هستند. زیرا همه، سوارکاران بسیار قابلی می‌باشند و بر اسبها مهمیز می‌زنند و چهار نعل اسب می‌تازند و به خوبی و به مهارت چابک‌ترین مردان، اسب سواری می‌کنند. این خانمها با کمال شجاعت، حیوانات درنده را تعقیب می‌نمایند و با مهارتی شگفت‌انگیز، تیر از کمان رها می‌کنند و با وضعی تحسین‌آمیز، حیوانات درنده را شکار می‌کنند و در حالی که باز شکاری را روی دست نگه می‌دارند، به دنبال شاه، اسب می‌تازند و هر وقت شاه فرمان صادر می‌کند، بازها را رها می‌کنند.

«وقتی باز به پرواز در می‌آید، با نهایت سرعت به تاخت به دنبال آن می‌روند و برای صدا کردن باز در همان حالی که چهار نعل به سرعت اسب می‌تازند، طبل کوچکی را که روی زین با خود دارند، به صدا در می‌آورند. اگر باز، صیدی را شکار کرده باشد، آن را می‌آورند و به شاه نشان می‌دهند. اگر شکار، مرغ کلنگ باشد، شاه امر می‌کند پره‌ای او را می‌کنند و بین خانمها تقسیم می‌کند. خانمها پرها را به صورت زیبایی در می‌آورند و کلاه و موهایشان را با پرها می‌آرایند.»^۱

کمپفر نیز در همین باره آورده:

«هرگاه شاه در شکارها زنان خود را نیز همراه ببرد، دیگر باید گفت جماعت عظیمی به راه می افتد که در دو گروه مجزا سفر می کنند. زیرا بدو مردان درباری به راه می افتند و تازه پس از گذشت مدت زمانی، اهل حرم به دنبال آنان می روند. این هر دو قسمت، هر کدام به صورتی مستقل و بدون اینکه یکدیگر را ببینند، از شکار چهارپایان و پرندگان برخوردار می شوند. اما شاه، گاه به یک گروه و گاه به گروه دیگر می پیوندد.»^۱

در زمان شاه سلطان حسین صفوی

کاری در این باره آورده:

«در دربار ایران مرسوم است که هنگام بیرون آمدن شاه از کاخ سلطنتی، معمولاً ده تن سرباز، قریب نیم فرسنگ جلوتر از وی به راه می افتند و حرکت شاه را به مردم اطلاع می دهند تا مردم در کنار گذرگاه شاه، با ادب و احترام بایستند و رفتار و کردار خود را بپایند. اما اگر در این سفر و حرکت، زنان شاه نیز همراه وی باشند، موضوع، دو روز قبل به اطلاع مردم می رسد. و چون زنان شاه، سواره و رویشان باز و بی پرده خواهد بود، لذا مردم مجبورند مسیر موکب شاه و حرم را ترک و قوروق کنند. البته سزای کسی که سر از این امر بپیچد، اعدام است. اعدامی که بدون استثناء و عذر و بهانه، قابل اجرا می باشد.»^۲

در زمان فتحعلی شاه قاجار

درویل در این باره می نویسد:

«زنان شاه، غالباً شب هنگام به گردش می روند. اگر تصادفاً سیاحت آنها به روز افتاد، از تیغ آفتاب، خواجه سرایان آنها را احاطه کرده و مراقب چادر و روبنده شان هستند. ضمناً سواران گارد از جلو و عقب و جناحین، به فاصله دویست قدم، روان می شوند. وظیفه سواران مزبور، دور کردن کسانی است که بر سر راه پیدا می شوند. رهگذران مجبورند به محض برخورد با حرم شاهی، روی خود [را] به سوی دیگر برگردانند؛ وگرنه بلافاصله به دست زبردستان خواجه باشی، قطعه قطعه خواهند شد.

«شاه به هنگام سفر در داخله کشور، قریب صد تن از زنان خود را در سه دسته به همراه می برد. معمولاً پیش از عزیمت، منازلی که در آن باید اطراق نمود، از طرف شاه معین می شود. ضمناً خیمه و خرگاه سلطنتی در سه آزاده نقل می شود. دو آزاده از آنها همواره در حال حرکت و سومی در محل اطراق، مستقر است. اما زنان شاه، به تعداد مساوی، به آزاده های سه گانه مزبور وابسته اند. معمولاً آزاده ها شب هنگام، به حرکت ادامه می دهند تا زودتر در محل اطراق بعدی، خیمه و خرگاه بر پا کنند. زنان نیز کمی پس از آزاده ها به همراه فراشان، یعنی خدمتکارانی که وظیفه برافراشتن خیمه [را] دارند، حرکت می کنند. از اینرو وقتی به منزل رسیدند، چادرها بر پا و آماده پذیرایی از آنهاست.

«زنان شاه معمولاً سوار اسب مسافرت می کنند. ولی اگر از سواری ناراحت شدند، مجازند از وسیله نقلیه ای به نام تخت روان استفاده کنند. آنها در سر راه، لباسهای عادی خویش را با چند شال بلند کشمیری سرخ رنگ می پوشند. به جای روبند نیز از شال دیگری که تمام صورت را بجز چشمها می پوشاند، استفاده

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۲۳۸-۲۳۷.

۲- سفرنامه کاری، ص ۱۲۷-۱۲۶.

می‌کنند. در این صورت، رویند زنان شاه، شبیه رویند زنان ترک است. زنان شاه، پاپوشهای پهنی از ماهوت زرین به پا می‌کنند. هر یک از آنها خواجه‌ای را که افسار اسب وی را در دست می‌گیرد، به همراه دارند.^۱

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

ویشارد آورده:

«در مسافرتهاى طولانى كه زنان و كودكان نيز همراه كاروان باشند، تخت روان يا كجاوه، مورد استفاده قرار مي‌گيرد. تخت روان چون برانكار است، كه بر پشت دو حيوان كه به دنبال هم قرار داده‌اند، بسته مي‌شود. يرفراز برانكار - كه بين دو حيوان، در ارتفاع قد آنها قرار گرفته - اطاقكى است كه در آن مي‌نشينند.

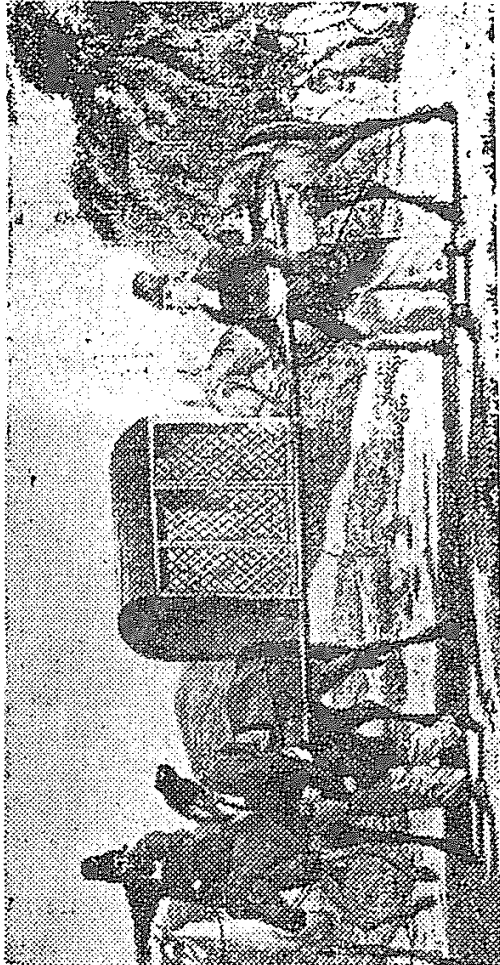
«كجاوه عبارت از دو صندوق بزرگ است كه در دو جانب حيوان قرار مي‌گيرد و در هر کدام، يك زن مي‌نشيند. بعضي از آنها كروك هم دارند. با اين شرايط ابتدائي، مي‌توان روزي بيست و پنج تا سي ميل راه پيمود. خيلي عجيب و جالب است كه انسان در تهران، ماشين را در كنار اين چيزها تماشا كند.»^۲

هينريش بروگش مي‌نويسد:

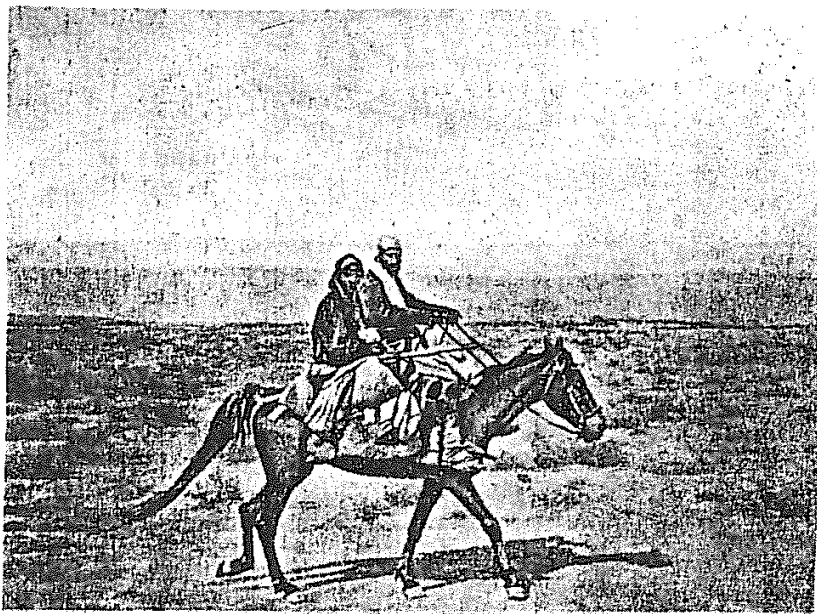
«يكي ديگر از رويدادهاي تماشايي، مربوط به مواقعي است كه شاه و زنان حرم از ارگ خارج مي‌شوند. پيشاپيش آنها شاطرها با لباسهاي قرمز و كلاههايي شبیه كاكل خروس در حالي كه چماقهاي نقره‌كوبي در دست گرفته‌اند، حرکت

۱- سفرنامه دروويل، ص ۱۵۹-۱۵۸.

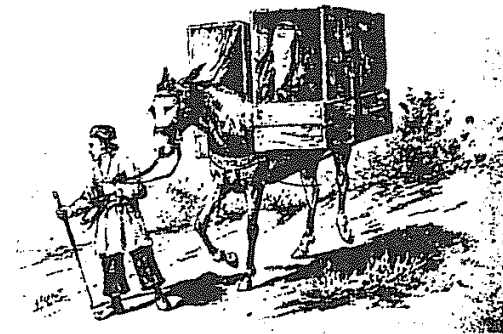
۲- بيست سال در ايران، ص ۲۰۳.



زن قزقلی شاه قاجار در هنگام سفر با تخت روان
عکس از کتاب سفرنامه دروویل



زنی که سوار بر اسب شوهر خود به زیارت می‌رود
در زمان مظفرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری



مسافرت زنان ایرانی در کجاوه
در زمان ناصرالدین شاه قاجار
عکس از کتاب سفرنامه هانری بایندر



زن ایرانی، سوار بر قاطر
در زمان ناصرالدین شاه قاجار
عکس از سفرنامه هانری بایندر

می‌کنند. به دنبال آنها سواران نیزه‌دار - که از میان وفادارترین ایلات، انتخاب شده‌اند - می‌آیند. سپس خیل عظیم صاحب منصبان و خدمتکاران گوناگون از راه می‌رسند که در میانشان حتی میرغضب هم با قاطرهایی که بارش چوب و فلک است، دیده می‌شود. این گروه عظیم با لباسهای رنگارنگشان به دور کالسکه‌ای حرکت می‌کنند که شاه درونش تنها نشسته است. عابران به محض دیدن موکب شاه که کاملاً خونسرد به نظر می‌رسد، با کمال احترام کرنش می‌کنند. بانوان حرم نیز با گروه مشابهی که فقط تعداد سواران نیزه‌دارش بیشتر است، به دنبال شاه می‌آیند. عده‌ای از زنان حرم، درون تخت روانهایشان که در بین دو اسب یا دو قاطر قرار گرفته‌اند، نشسته‌اند. جمعیت با نزدیک شدن آنان بیدرنگ متفرق می‌شود، چون حتی یک نگاه سرسری به این بانوان که کاملاً پوشیده هم هستند، ممکن است ددرسرها و مشکلات زیادی برایشان فراهم کند.^۱

جزای سنگین مردان چشم‌چران!

خانم کارلا سرنا دربارهٔ نحوهٔ عبور زنان دربار ناصرالدین‌شاه از معابر عمومی می‌نویسد:

«در لحظاتی که کاروان به راه می‌افتد، فراشانی که در اطراف کالسکه‌ها هستند، تا دروازهٔ شهر با صدای گوش‌خراشی داد می‌زنند: برید، دور شید، کور شید. این هشدارها موجب می‌شود که تقریباً مردم از سر راه بگریزند. اگر به کوچه بن بست رسیده‌اند که دررو ندارد، هر مردی با شنیدن این علامت، باید به مسیری که از آن، زنان شاه عبور می‌کنند، برگردد. ولی پشت به این خانمها در جای خود می‌خکوب شود.

«نگاه کردن به یکی از زنان شاه، اهانت به مقام سلطنت تلقی می‌شود و چنین

بی‌احتیاطی ممکن است با خفه کردن مرد چشم‌چران به قیمت جاننش تمام شود. در هر حال، کمترین مجازات، شلاق زدن به کف پاها است، و خوش به حال کسی که شکنجهٔ کندن مو نصیبش نشود. چون در این صورت، مو به موریش طرف را از جا می‌کنند.

«روزی یک اروپایی که دارای مقام رسمی در ایران بود، آداب و رسوم کشور را زیر پا گذاشت و به کالسکهٔ زنان اندرون، دزدکی نگاه کرد. فراشان، او را در حین ارتکاب جرم گرفتند و به صورتش ترف انداختند. علیرغم مقامی که داشت، نتوانست به جایی شکایت کند و ناگزیر چنین اهانتی را تحمل کرد.

«یک بار دیگر، چند اروپایی که در خط تلگراف انگلیس کار می‌کردند، وقتی از عبور کالسکه‌های زنان شاه خبردار شدند، به پشت بام خانه‌شان رفتند که از آنجا این منظره را تماشا کنند. خواجه باشی متوجه موضوع شد و به طرفشان سنگ پرتاب کرد. بعد که شاه نیز از قضیهٔ اطلاع پیدا کرده بود، دستور داد آنها آن خانه را خالی کنند.

«اصولاً اینهمه قید و بند در مورد نگاه کردن به کالسکه‌ها دلیل منطقی ندارد. چون اگر هم کسی حتی آزادانه به آنها نگاه کند، جز چند بستهٔ پیچیده شده در چادری آبی رنگ که با روبند سفید نیز گره خورده است، چیز دیگر نخواهد دید و تنها جایی از بدن را که می‌تواند تشخیص دهد، عبارت از دستی در دستکش ابریشمی به رنگهای قرمز، آبی، نارنجی و زرد است. و از همین جا حدس می‌زند که لابد آن بسته‌های آبی رنگ، زن هستند.»^۱

اروپاییان و حرم شاه

موزر دربارهٔ نحوهٔ برخورد اروپاییان با حرم ناصرالدین شاه قاجار در خیابان می نویسد:

«وقتی که حرم و زنهای اندرون پادشاه در کوچه‌ها عبور می‌نمایند، خواجه‌ها جلو آنها افتاده و فریاد بر می‌آورند که چشمه‌ایتان را ببندید. و اهالی اروپا به اقتضای ادب، پشت خود را به طرف کالسکه‌های حرم می‌گردانند.»^۱

یک مرد فرنگی با مادر شاه در خیابان برخورد می‌کند!

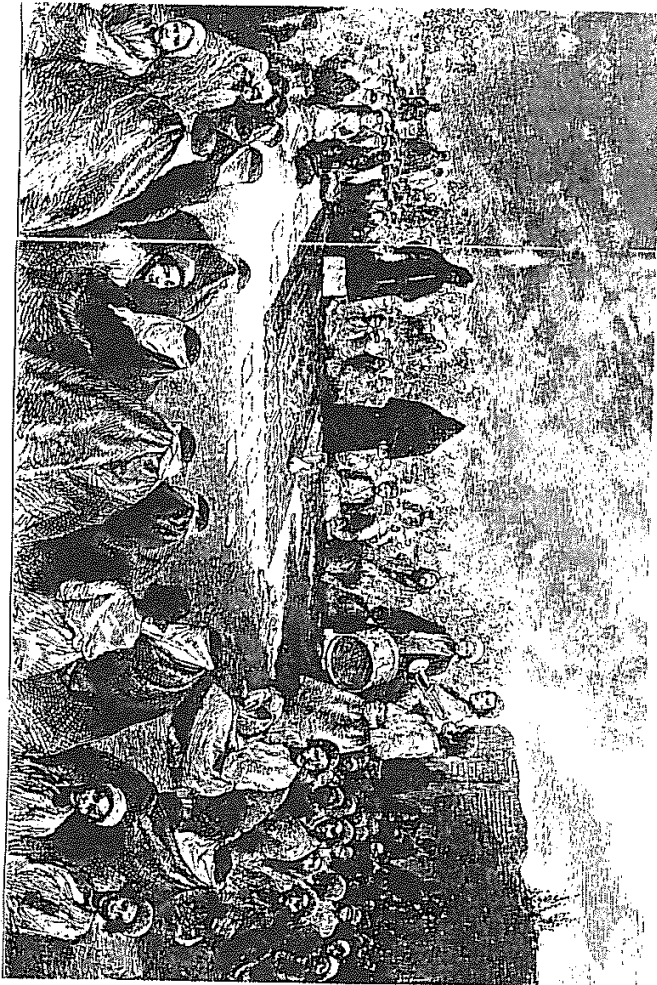
خانم کارلا سرنا می‌نویسد:

«روزی ... [یک] مهندس [اتریشی] در خیابانی با کالسکهٔ مادر شاه، مواجه می‌شود. معمولاً در چنین مواقعی، آیین کشور ایجاب می‌کند مردها از مسیر حرکت حرم شاه بگریزند و یا برای آنکه چشم نامحرمی به خانمهای دریاری نیفتد، به عقب برگشته و پشت به سوی مسیر، در جای خود، بی حرکت بمانند.

«ولی او چون راه فرار پیدا نمی‌کند، در جای خود، می‌خکوب می‌ماند و پشت به دیوار می‌کند. وقتی که کالسکه نزدیک می‌شود، به سبک خود، سلام غرابی می‌کند. ولی به جای آنکه صورت خود را نشان دهد، از قسمتهای دیگر بدن استفاده می‌کند؛ که به علت خندیدن و خوش آمدن علیاحضرت، سخت مورد مرحمت قرار می‌گیرد.»^۲

۱- سفرنامهٔ ترکستان و ایران، ص ۲۵۰.

۲- آدمها و آینهها در ایران، ص ۵۱.



شوکت زنان در مراسم تشریف‌آورد امام حسین (ع)
در زمان قاجار
عکس از کتاب ایران قدیم به روایت تصویر

سرگرمیها و مشغولیات گوناگون زنان

در زمان مغول

هنرهای دستی زیبای زنان کرمانی

مارکوپولو در این باره می‌نویسد:

«زنان و دختران [کرمان] با سوزن، گلدوزیهای زیبایی از ابریشم و طلا با رنگها و نقشهای مختلف درست می‌کنند و در تزئین پرده‌ها و لحافها و بالشهای اغنیا به کار می‌برند.»^۱

در زمان شاه سلیمان صفوی

سرگرمیهای زنان حرمسرا

کمپفر می‌نویسد:

«اگر تصور کنیم که این زنان، موجودات بیکار و بیعاری هستند که فقط در حرمسرا می‌خورند و می‌خوابند، به خطا رفته‌ایم.
«بسیاری از زنان حرمسرا هستند که به هنرهای گوناگون آراسته‌اند و روز را با

اشتغالات هنری به سر می‌آورند. بعضی خوب چیز می‌بافند، بعضی دیگر نقاشی می‌کنند، گروهی دیگر در نساجی و ریسندگی، چیره دست‌اند و یا آواز خواندن، ساززدن، رقصیدن و هنرپیشگی را آموخته‌اند. آنانکه در این کارها ممارستی ندارند، در رشته‌هایی که گفتیم، کارآموزی می‌کنند تا لطف شاه یا زنان اصلی او را بتوانند به خود جلب کنند.

«می‌گویند که حتی بعضی از این زنان در انواع علوم و بیش از همه در ریاضیات، دست دارند.

«هستند چندتایی هم که در تیراندازی و کمانداری، قدرت‌نمایی می‌کنند و به همین دلیل نیز شاه، آنها را در شکارها همراه خود می‌برد.
«هرگاه از این یک یا آن یک، هیچ کار و هنری برنیاید، شاید با دلبری و طنازی بتواند گلیم خود را از آب بکشد.»^۱

سانسون در این باره می‌نویسد:

«اگر زنان در حرم‌سرای قصر بیکار می‌نشستند، محصور بودن حرمسرا برایشان تلخ و غیر قابل تحمل می‌گردید. ولی زنها با پرداختن به انواع تمرینهای سرگرم‌کننده، بیکاری را از خود دور می‌کنند و خود را سرگرم می‌نمایند و زندگی داخل حرم را شیرین می‌سازند.

«... به خانمها اسب سواری می‌آموزند و خانمها اسب سواری می‌کنند. زنها شاه در حرمسرا تیراندازی با تیر و کمان و با تفنگ را یاد می‌گیرند و به آنها شکار کردن و به دنبال گوزن دویدن و اسب تاختن را می‌آموزند. علاوه بر این، خانمها به نقاشی کردن، آواز خواندن، رقصیدن، ساززدن می‌پردازند و نواختن آلات مختلف موسیقی را نیز یاد می‌گیرند. همچنین به آنها ادبیات و تاریخ و ریاضیات را درس می‌دهند. خلاصه، تمام وسایل را به کار می‌برند تا در روزگاری که خانمها ایام



مجلس پذیرایی یک بانوی ایرانی
در زمان فتحعلی شاه قاجار
عکس از کتاب دالماتی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری

جوانی را پشت سر گذاشته‌اند به آنها بد نگذرد و روزگار مطبوع و سرگرم کننده‌ای را داشته باشند.^۱

در زمان آقا محمدخان قاجار

اولیویه می‌نویسد:

«آنان یک حصه از روز را صرف آرایش و شست و شوی خود ساخته و حصه دیگر را برای تجملات خود صرف کنند. یا اینکه به مهمانی و تفریح، برای گذرانیدن وقت به خانه هم رفته و در یک جا گردآمده و وقت بگذرانند.»^۲

در زمان فتحعلی شاه قاجار

رفتن به گورستان

درویل درباره یکی از عادات زنان در زمان فتحعلی شاه قاجار می‌نویسد:

«زنان ایرانی، هر هفته بعد از ظهر پنجشنبه، سر قبر پدر و مادر و یا شوهر فقید خود رفته و بر سر آن اشک می‌ریزند. محرک اصلی این کار، پیروی از عادات دیرینه است و تأثرات قلبی زنان برای رفتن به زیارت مردگان، تأثیری ندارد. از اینرو گریه زنان بر سر قبر شوهران، غالباً توأم با فریاد و فغان و ادا و اصول خاصی است. این مراسم از بعد از ظهر تا شب هنگام طول می‌کشد. برخی از زنان بر سر و صورت

۱- سفرنامه سانسون، ص ۱۱۹ و ۱۱۵.

۲- سفرنامه اولیویه، ص ۱۶۰.

خود سیلی زده و گریبان چاک می دهند تا دل بستگی شدید خود را نسبت به شوهر فقید خود نشان داده باشند. در این روز، قریب پانصد ششصد نفر از زنان، بر سر مزار عزیزان گرد آمده، فریاد و فغان به راه می اندازند و بر سر قبور، گُل ریخته و آب می پاشند. البته دیدن چنین منظره‌ای برای اروپاییان، بسیار شگفت آور است. اما شگفت آورتر از آن، دیدن منظره بازگشت همین زنان از گورستان به شهر است. چه آنها به مانند کسانی که در جشن و سرور شرکت داشته‌اند، شاد و شنگول، خندان و شوخی‌کنان به منازل خود باز می‌گردند [۱]»^۱

در زمان ناصرالدین شاه قاجار

آزادی زنان و سرگرمیهایشان

مک‌گرگر که در زمان ناصرالدین شاه از ایران دیدن کرده، می‌نویسد:

«در شرق به زنان اجازه داده می‌شود که تقریباً به هر جا می‌خواهند سر بزنند. آنها می‌توانند به مسجد، حمام و جاهای دیگر بروند و یا با همان آزادی که خواهران غربی شان از آن برخوردارند، از دوستانشان دیدن کنند و در این بیرون رفتن‌ها مجازند دنیا را ببینند - و البته می‌بینند - همان قدر یا حتی بیشتر از آنان.»^۲

گویینو در این باره می‌نویسد:

«زنان ایرانی به شدت در اندرون زندانی هستند، به نحوی که هیچ کس در

خارج، هیچ بیگانه‌ای که با خانواده آنان مربوط نباشد، اجازه ورود به اندرون را ندارد.

«اما از سوی دیگر، کاملاً آزادند که از صبح تا شب و حتی از شب تا صبح به بهانه‌های مختلف از منزل خارج شوند. اولاً برای رفتن به حمام که معمولاً با خدمتکاری که بقیچه شامل وسایل شستشو و زینت آلات ضروری و البسه را حمل می‌کند، از خانه بیرون می‌رود و زودتر از چهار پنج ساعت بعد بر نمی‌گردد.

«ثانیاً برای دید و بازدیدهایی که زنان از یکدیگر می‌کنند و هر یک از آنها همین مدت [چهار پنج ساعت] طول می‌کشد.

«ثالثاً برای شرکت در مراسم تولد، ازدواج، سالروز، جشنهای عمومی و خصوصی - که پی در پی تجدید می‌شود - بدون در نظر گرفتن مهمانیهای عادی که بسیار زیاد است.

«علاوه بر این، زنان ایرانی به زیارت می‌روند و در انجام آن بسیار دقیق بوده و در ازاء هیچ چیزی در جهان، حاضر به چشم پوشیدن از آن نیستند. زیارت شاه عبدالعظیم - که در دو فرسخی تهران در دهی زیبا و پردرخت و مملو از دکانهای مختلف واقع شده - یکی از آنها است. که ... هر روز جمعه به آنجا می‌روند. اهالی این ده سرسبز، بسیار مهمان‌نوازند و ... اتاقهایی به زوار اجاره می‌دهند که می‌توان برای دو ساعت، یک روز، یک یا چند شب به میل خود در آنها اقامت کنند. و نیز زیارت امامزاده قاسم که در قریه زیبایی در تجریش واقع است و جذابیتش کمتر نیست. و بالاخره زیارت بی‌بی شهربانو در سه ساعتی تهران که عبارت از دیری است که آرامگاه دختر یزدگرد سوم در آن قرار گرفته و فقط زنان اجازه ورود به آن را دارند... زنان معمولاً هفت روز در این مکان مقدس، اقامت می‌کنند و چون شهرت و اعتبار فراوانی دارد، از مناطق بسیار دور، به زیارت آن می‌آیند. من با کاروانهایی از زوار زن برخورد کردم که سوار قاطر بودند و با راهنمایی یکی دو نوکر از مازندران - یعنی فاصله چهل فرسخی - می‌آمدند. با صبر و حوصله، خستگی راه را تحمل می‌کردند و بسیار خوشحال به نظر می‌رسیدند.

۱- سفرنامه دروویل، ص ۱۲۷.

۲- شرح سفری به ایالت خراسان، ص ۲۳.

«نباید فراموش کرد که همه زنان مزبور، چنان به دقت حجاب بر سر دارند و پوشش خارجیشان چنان شبیه به یکدیگر است که امکان ندارد نافذترین چشمها بتواند یکی از آنان را از دیگری تشخیص بدهد.»^۱

خانم شیل می نویسد:

«هفته به هفته حمام رفتن و دیدارگاه به گاه دوستان و خویشاوندان، یکی از راههای وقت گذرانی زنهای ایرانی است و اغلب اوقات بیکاری آنها در حمامها و یا در منزل دوستان و اقوام سپری می شود.
«آنها عصرهای پنجشنبه را غالباً به زیارت بقاع خارج از شهر و یا سرزدن به قبور خویشاوندان اختصاص می دهند.

«گاهی اوقات، مشاهده زن یکی از رجال که با کمال مهارت، سوار بر اسب شده است و زنان خدمه اسب سوار، دوره اش کرده اند و در همان حال، نوکرانش نیز با کمی فاصله در جلو و عقب این گروه حرکت می کنند، خیلی جالب توجه است. در اینگونه مواقع، اگر مردی در اطراف نباشد، این زنهای کمی نقاب روی صورت را بلند می کنند تا به این وسیله، خود را شبیه ما سازند و به این وسیله، حس کنجکاوی خود را ارضاء کنند.

«... یکی از سرگرمیهای رایج برای وقت گذرانی زنهای وابسته به خاندان قاجار، کارهای آشپزی و یا حد اقل، نظارت بر آن است. یکی از شاهزاده ها خانمهای قاجار، که شوهرش نیز از همان طبقه و از دوستان شوهر من محسوب می شد، غالباً از دست پخت خود برای شام ما می فرستاد که معمولاً به صورت یک بره کباب شده بود و اطراف آن را طوری با گلهای مختلف و مغز بلوط و پسته تزئین می کرد که واقعاً نمی شد از خوردن آن چشم پوشید. گاهی هم غذایی به نام دلمه برایمان درست می کرد که به صورت گوشت پر شده در برگ کلم و یا پوست پرتقال بود و تهیه و

پختن آن یکی از هنرهای آشپزی شمرده می شود. تهیه شیرینیهای بسیار خوشمزه که نمودار مهارت و هنر زنان کدبانوست، نیز گاهی به وسیله آنها انجام می شود.»^۱

پولاک می نویسد:

«زنان اعیان، تقریباً تمام اوقات خود را به حمام رفتن، قلیان کشیدن، دید و بازدید، خوردن شیرینیهای مختلف و میوه های چربی دار از قبیل گردو و پسته و بادام، نوشیدن چای و قهوه می گذرانند.

«بندرت ممکن است به خواندن کتاب یا نوشتن رقعهای مشغول شوند.
«زن ایرانی در خروج از منزل، آزادی بسیار دارد. زنان طبقه متوسط یا حتی زنان محترم، به صورت ناشناس، به تنهایی به بازار و پیش طبیب می روند و غیره.
«زنان بسیار ثروتمند با اسب و در معیت خدمه متعدد به دید و بازدید می روند. پشت سر آنها گیس سفیدشان سوار بر اسب است و خواجه با یکی دیگر از نوکران، عنان اسب را به دست دارد.
«رفتن به زیارت امامزاده ها یکی از سرگرمیهای مورد علاقه زنان است. و البته خیلی می شود که سوای زیارت، به انجام دادن کارهای عادی و دنیوی هم می پردازند...»^۲

مهمانیهای زنانه

خانم کارلا سرنا می نویسد:

«[معمولاً در اتاقهای اندونی،] یک دایره زنگی که معمولاً رقص و آواز ایرانیها

۱- خاطرات لیدی شیل، ص ۸۹.

۲- سفرنامه پولاک، ص ۱۵۸-۱۵۷.